بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه 26/8/1394

من روایات مساله را که حاج آقا فهرست داده بودند نگاه کردم ، من چون از نوشته ای که بعضی از دوستان آن روایات را آورده بودند نگاه میکردم یک چند تا روایت در فرمایشات حاج آقا هست دوست ما نیاورده بودند ما نقل نکردیم ، حالا آدرس مواردی که حاج آقا ذکر کردند را ذکر کنم ، یک چند جاش ناقصی داشت ، این تقریرات درس حاج آقا با یک مقداری با بعضی از اصلاحات من این را میخوانم، آدرس روایات مساله ارث متعه در جلد 25 ابواب التزویج باب 1 حدیث 1 تا 4 باب 47حدیث 6تا9 ، در جلد 26 ابواب المتعه باب 1 حدیث 41 ، باب 3 حدیث 2و3 ، باب 11 حدیث 3 تا 7 و 10تا 12 ، باب 12 حدیث 4 ، و باب 14 حدیث 1 ، وباب 16 حدیث 1 ، وباب 18 حدیث 2و8 ، وباب 21 حدیث 1و3 ، که حدیث 3 د رباب یازده تکرار شده و باب 26 حدیث 4 ،یکی دو مورد من اضافه کردم ، البته من خودم تتبع نکردم ،گاهی اوقات یک روایت قبلش هم همین مضمون بوده حالا یا از قلم حاج آقا افتاده است یا این تقریرات ساقط شده آنها را ، و الّا خودم مستقلاً مراجعه نکردم ، اینایی که اضافه کردم همش مواردی است که یا در روایت قبلی است یا در روایت بعدی است در این آدرسها نیامده است ، جلد 29 از ابواب المواریث باب 55 حدیث 1و 2 که یک حدیث هستند وحدیث 1 تلخیصی از حدیث 2 است ، کافی جلد5 صفحه 450 هم مناظره ابو حنیفه با مؤمن الطاق است ، اینها روایات مساله بودند ، دراین روایات مساله عرض کردیم دو طایفه اصلی هستند اینها ، یک طایفه روایاتی که صحبت اشتراط در آن نیست ، یک طایفه روایات که صحبت اشتراط در آن هست ، از روایاتی که صحبت اشتراط در آن نیست دوتا روایت دیگه مانده است که بحثهای نسبتاً مفصلی هم دارند ، خوب این دوتا روایت روایتی هستند که در فقیه وارد شده است ، در فقیه روایت به این شکل هست : خوب عیب ندارد از تهذیب شروع کنیم :این روایت در کافی و تهذیب و فقیه وارد شده است ، سند کافی و تهذیبش مشکل دارد ، سند فقیهش را میشود تصحیح کرد ، در کافی سند این است ، حالا اصل روایت را من بخوانم بعد سندش را ، اصل روایت این است که راوی میگه : **قلت لابی عبدالله علیه السلام ما أدنی ما یتزوّج به الرجل متعةً قال کفٌّ من برّ یقول لها زوّجینی نفسک متعةً علی کتاب الله و سنة نبیه صلی الله علیه وآله و سلم نکاحً غیر سفاحٍ علی أن لا ارثک ولا ترثینی ولا اطلب ولدک الی أجلٍ مسمی** از همان دسته روایاتی بود که درصیغه نکاح متعه قید عدم المیراث را ذکر کرده ، که آن یک طایفه ای بود که عرض کردیم این نکته با هر سه قولی که در مساله شناخته شده است سازگار است و تنها چیزی که از آن اثبات میشود آن این است که در صورتی که شرط عدم المیراث بشود میراث منتفی است ، خوب این از جهت اقوال هم جزء مسلمات است ، خوب این سه تا سند دارد ، یک سند در کافی هست که تهذیب هم از آن نقل کرده است ، یک سند دیگه تهذیب مستقلاً دارد ، یک سند هم در فقیه است ، سند کافی این است : محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید و محمد بن خالد البرقی ، که احمد بن محمدش احمد بن محمد عیسی است ، حسین بن سعید هم که در وثاقتش بحثی نیست ، در مورد محمد بن خالد برقی هم بعداً در موردش یک اشاره ای میکنیم ، آن هم وثاقتش مشکل خاصی ندارد قبلاً هم اشاره کردیم ولی چون در بعضی روایات دیگر مساله اسم این واقع شده است یک اشاره ای اینجا هم خواهیم کرد، عن القاسم بن المحمد الجوهری ، این قاسم بن محمد جوهری بعضی ها به عنوان واقفه آن را معرفی کردند، ثابت هم بشود که واقفی است ، امثال سعید و محمد بن خالد برقی که ازش اکثار کردن این نشانه وثاقت قاسم بن محمد جوهری هست ، حالا یک بحثهایی دارد که اصلاً این واقفی بوده ؟ نبوده ؟ امثال اینها ، ولی خوب اکثار روایت حسین بن سعید ، حالا محمد بن خالد برقی نه ، چون محمد بن خالد برقی کان ضعیفاً فی الحدیث و یروی عن الضعفا و یعتمد المراسیل هست او نه،ولی حسین بن سعید خوب اکثار دارد ، کسان دیگه هم الان یادم نیست که مثل حسین بن سعید اکثار داشته باشد ، ولی به هر حال همین مقدار برای وثاقت قاسم بن محمد جوهری کافی است ، عن ابی سعید ، این ابی سعید در سند دیگه جبیر ابی سعید المکفوف با این مشخصه در موردش ذکر شده است که ما نشناختیمش ، حالا تحریفی اگر در موردش رخ داده باشد آن حرف دیگری است ، به هر حال برای ما شناخته نشده ، یادم نیست محرّف چیزی باشد (نه آن هم نمی خورد ، آن جبیر ابی بصیر مکفوف، آن قاسم بن محمد هم از ابی بصیر نقل نمیکند ، قاسم بن محمد راوی از علی بن حمزه بطائنی است ، مستقیم نقل نمی کند، به هر حال اینجای سند گیر دارد ، عن الاحول، که خوب حالا در مورد آن احول بعداً صحبت میکنیم، قال قلت لابی عبدالله علیه السلام ، منابع این روایت به جهت این ابی سعیدی که در سند است این طریق مشکل دارد ، طریق دومی که در تهذیب مستقلاً آ مده است محمد بن احمد بن یحیی عن العباس بن معروف ، که خوب هر دو از ثقات هستند، عن صفوان ، صفوان بن یحیی معروف ، عن القاسم بن محمد که همان ، در مورد قاسم بن محمد جوهری این هم فراموش کردم ، یکی از قرائن توثیقش روایت صفوان و امثال اینهاست ، که در اینجا هم صفوان نقل میکند ، روایت ابن ابی عمیر از قاسم بن محمد جوهری بحث دارد ، این که روایت دارد یا ندارد ؟ یک جایی من در شاید تعلیقات حاج آقا اینها را بحث کرده باشم که روایت ابن ابی عمیر از قاسم بن محمد هست ، ولی صفوان آنش مشکلی ندارد، روایت صفوان از قاسم بن محمد هم دلیل بر وثاقت قاسم بن محمد جوهری است ، عن جبیر عن سعید المکفوف که خوب همین در جای دیگه ای هم اسمش واقع نشده است واین مشکل ساز هست ، عن الاحول قال قلت لابی عبدالله علیه السلام تا آخر روایت ، خوب این روایت در فقیه به این عبارت آمده است :**سأله محمدبن نعمان الاحول قال أدنی ما یتزوج به الرجل متعةً** وروایت را آورده است ، محمدبن نعمان احول نقل میکند و طریق صدوق به محمد بن نعمان الاحول که همان مؤمن الطاق معروف هست که متکلم مشهور ، ثقهء جلیل القدر، وما کان فیه عن محمد بن نعمان فقد رویته عن محمد بن علی ماجیلویه ، ماجیلویه را آقای خویی مناقشه و اینها میکنند که خوب ما در جای خودش گفتیم که صدوق خیلی ازش روایت دارد و اینهایی که صدوق خیلی روایت دارد حتی اگر اکثار را هم کافی ندانیم این اکثار خاص است ، یعنی اینها جزء مشایخ اصلی صدوق هستند ، حالا اکثارهای معمولی را ممکن است شخصی این جور تردیدات را حاصل کند که شاید اصالة العداله ای باشند و امثال اینها ، براساس اصالة العداله ازش روایت کرده باشند ، ولی کسانس مثل محمد بن علی ماجیلویه که تمام کتب صدوق پرهست ، نمیشود که شیخ صدوق را نشناخته باشد و بر اساس اصلة العداله از باب اینکه نمیشناسد از آن روایت کرده باشد ، مطمئناً این جور اشخاص جزء ثقات هستند ولو ما بطور کلی اکثار روایت اجلا هم قبول نداشته باشیم ، این یک اکثار خاصی است ، خوب ، عن محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه عن علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابیه عن محمد بن ابی عمیر و الحسن بن محبو ب جمیعاً عن محمد بن نعمان ، ولی به نظر من این روایت باوجود اینکه صحیح است ، طریقش هم صحیح است به نظر من مشکل هست که ما به سند فقیه اعتماد کنیم ، به دلیل اینکه این احتمال جدی هست که صدوق عنوان احول را که معمولاً منصرف هست به محمد بن نعمان الاحول دیده وطریقی که به محمد بن نعمان احول بوده سر این روایت آورده است ، واین است که این روایت را یک استنباط و اجتهاد صدوق در طریق احول بر محمد بن نعمان باشد ، واین روایت عرض کنم خدمت شما آن چیزی که در جلسه قبل عبدالله بن عمرو را که دوستان اشاره کردن که ما عبدالملک بن عمر گرفتیم ، نکته اش را بعد متوجه شدم که چرا آن گرفته شده است ، به احتمال زیاد این روایت با آن روایت عبدالله بن عمرو قطعات یک روایت واحد هستند که اصلش سوال از این هستش که متعه آیا جایز هست یا جایز نیست؟ امام علیه السلام میگن **حلالٌ من الله ورسوله** بعد حدود متعه را بیان میکند و بعد اینکه چه جوری باید صیغهء متعه را ، به نظر میرسد این همان روایت باشد و عن الاحول هم آن عبدالله بن عمرو که در هیچ جایی دیده نشده باید عبدالملک بن عمرو الاحول باشد ،که در روایت بعدیش عن الاحول تعبیر کرده است به اعتماد سند قبلی و آن به این شکل وارد شده است ، این احتمالش زیاد است ، حالا اگر کلمه مکفوف نبود ، حالا مثلاً این جبیر عن سعید بگیم تحریف جمیل بن صالح ،( جمیل ابی المفضّل ) جمیل بن صالح کنیه اش چیست ؟ چون جبیر باجمیل تحریف شدنش خیلی طبیعی است ، جمیل بن صالح نشنیدم مکفوف باشد ، به هر حال اگر بشود این جمیل و جبیر را یک جوری مثلاً کسی تطبیق داد و امثال اینها این یک حرفی والّا اجالتاً من چیزی یادم نمیاد در مورد اینکه این عبارت را بشود یک جوری درستش کرد ، علی ایّ تقدیر روایت این جوری است ، به نظر میرسد مشکل باشد این روایت را ولو به طریق فقیه تصحیح کردن ، یعنی این جور جاههایی که زمینهء اینگونه استنباطات وجود دارد ، اینجا اصالة الصحه این جور چیزها جاری نمیشود ، ببینید یک اصل عقلاییی داریم در مورد اینکه شهادت اگر اینکه دائر مدار بین حسّ و حدس باشد ما آن را حمل میکنیم که شهادت حسی است ، ولی در جاهایی که امارات قویی بر حدسی بودن هست آن اصالة الحسّ جاری نمیشود ، این اینکه ایشان استنباط کرده و این استنباط منشاء شده که طریق، حالا اجالتاً این نکته را عرض بکنم ، گاه گاهی در کتب صدوق یک سری مشکلاتی گاهی اوقات دیده میشود ، این مشکلات ناشی از یک روشی به نام تلفیق سند که ما اسمش را گذاشتیم ناشی از آن هست ، یک جایی بود داخل سندی در یکی از کتب صدوق طریق میرسید به سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد عن علی بن الحسن از کی ادامه پیدا کرده بود ، این روایت به عینه در کافی وارد شده بود احمد بن محمدش که از علی بن حسن بن فضّال نقل میکند ، احمد بن محمد عاصمی بود ، ولی در کتب صدوق راوی ازاین احمد بن محمد سعد بن عبدالله قرار گرفته بود ، که سعد بن عبدالله احمد بن محمدی که از آن نقل میکند احمد بن محمد بن عیسی است و امثال اینها ، یکسری موارد ، دیده بودم بعضی جاهها حاج آقا در بعضی از تعلیقاتشان این مشکل را متذکر شده بودند که از جهت راوی که نگاه میکنیم باید این احمد بن محمد ، احمد بن محمد بن عیسی باشد ، از جهت مرویٌّ عنه که نگاه میکنیم این احمد بن محمد ش کس دیگری است ، مثلاً عاصمی هست امثال اینها ، من این مطلب به ذهنم رسیده بود که بعد یک راه حلی وجود دارد که موارد متعددی را این را حل میکند ، آن اینست که ایشان به کافی مراجعه کرده است ودر مراجعه به کافی تصور کرده که این احمد بن محمد مراد احمد بن محمد بن عیسی است ،طریقی که به جمیع روایات احمد بن محمد بن عیسی داشته جایگزین کرده است ،یعنی طریق عامی که به جمیع روایات است ، یک اشتباه به علاوهء این تطبیق منشاء این چیز شده است ، که شبیه این را یک موقعی به حاج آقا عرض کردم حاج آقا هم تصدیق فرمودند و در درس هم نقل کردند ، یک جایی بود یک روایتی بود یک کسی بود در رجال نجاشی جزء مشایخ صفوان بن یحیی شمرده شده بود ، در حالی که اصلاً طبقش با مشایخ صفوان جور در نمیامد ، خیلی متاخر از صفوان بود ، من بعد کشفش کردم ، آن این است که جزء مشایخ صفّار بوده است ، صفّان در یکی از چیزهاش صفّار شده بوده از لحاظ نوشتنی این دوتا شبیه هم هستند ، به همدیگر تبدیل شده بود ، بعد طریقی که نجاشی به صفوان داشته بود ، اشتباهی جای بستر این طریق قرار گرفته است، این یک مطلبی هست که گاهی اوقات ، حالا من این را اسمش را بعضی ها تعبیر میکنند به اینها تلفیق اسناد ولی ما تبدیل اسناد به این ذکر میکردیم به بعضی از اینها به جای اینکه با اصطلاح شبیه همان تعویض اسنادی هست که مرسوم هست به عنوان یک نظریه در چیزهای أخیر ، من کلمهء تعویض اسناد را به کار نبردم به خاطر اینکه اشتباه نشود ، معمولا ما این را تبدیل اسناد تعبیر میکنیم ، یکی از روشهایی که در میان قدما بوده ، یک نوع تبدیل اسنادی بوده که احیاناً بعضی از این تبدیل اسنادها با اشتباه مواجه بوده است ، غالباً تبدیل اسناد ها درست است ولی احیاناً در میان بعضی از اسناد یک نوع تبدیل سندی رخ داده است که این خیلی از بحثهای مهم سندس را این دیدگاه که بحث تبدیل سند یک روش متعارفی در میان قدما بوده است را حل میکند ، مثلاً حالا به عنوان نمونه عرض بکنم شیخ صدوق در ثواب الاعمال در باب زیارت امام حسین علیه السلام تعداد پنجاه شصت تا روایت دارد ، حمیع این روایتها از کامل الزیارات گرفته شده است ، البته از پنج شیش تا باب مختلف کامل الزیارات ، تمام این روایتها به همان ترتیب وارد شدن ، البته باب هاش چیزنیست ، مثلاً یکی از باب 20 گرفته یکی را از باب 12 گرفته است یکی از باب 14 گرفته ، پشت سر هم بابهاش نیست ولی در هر بابی همهء روایات به همان ترتیب است ، این تصادفی نمیتواند باشد ، تمام روایتهاش ترتیب درش ملحوظ است ، این در حالی که اسم ابن قولویه در هیچ یک از این روایتها هم نیست ، ابن قولویه که صدوق معمولا با عنوان جعفربن محمد بن مسرور از او یاد میکند در هیچ یک از این روایتها هم نیست ، بحثش تبدیل سند است ، یعنی ایشان به استادش ابن قولویه اعتماد داشته است ، ابن قولویه تقریباً معاصر صدوق است ولو استادش هست ، استادی که تقریباً معاصر است ،یک ده سالی شاید بزرگتر از شیخ صدوق باشد همین حدود ها باید باشد ، سعد بن عبدالله را جعفربن محمد بن قولویه درست درک نکرده است ، سعد بن عبدالله متوفای 300 را درست درک نکرده ، میگه من دو یا چهار تا روایت از او شنیدم ، ومیگه به طریق برادر و پدر از سعد بن عبدالله نقل میکند ، جعفربن محمد بن قولویه باید حدود یک بیست سالی از صدوق بزرگتر میشود من گفتم ده سال نه ، حدود 300 اگر سعد بن عبدالله را در نظر بگیریم 10 ساله باشد میشود حدود 290 ، صدوق 304 یا305 است این حدود ها است ولادتش ، قرائنی هست که ولادتش را 304 ، 305 آن حدودها چیز میکند، یک پانزده سالی باید بزرگتر باشد، ولی به هر حال در ردهء مشایخش اصلیش نیست ، تقریباً معاصر هستند ،روی همین جهت چون غالب طرقی که ابن قولویه داشته به همان مقدار ، یعنی با همان فاصله خود شیخ صدوق هم مستقیم داشته است ، یعنی ابن قولولیه مثلاً از فلان راوی با دو واسطه نقل میکرده ، شیخ صدوق هم با دو واسطه از آن نقل میکرده از طریق دیگر مشایخش ، و در واقع اعتماد کرده ابن قولویه بر اینکه این روایت روایت احمدبن محمد بن عیسی است ، ابن قولویه مثلاً گفته حدّثنی أبی عن سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عیسی ، خوب شیخ صدوق دقیقاً همین سند را دارد، البته أب أب خودش است ، آن هم میگه حدّثنی أبی عن سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عیسی ، چون اگر میخواسته اسم ابن قولویه را می آورده طریقش سه واسطه ای میشده ، چون تقریباً هم طبقه هستند این است که سعی میکند از طریق مشایخ دیگه ذکر کند که تعداد طرق زیاد نشود ، این به هر حال یک روشی بوده در میان قدما ، روش تبدیل اسناد روش مهمی است خیلی از بحثهای رجالی را این تعیین کننده است ، حالا نمیخواهم وارد بحثش بشم ، (نه به اجازه ، یعنی چون اجازه عام داشتن که جمیع روایات احمد بن محمد بن عیسی را نقل کنند ، اعتماد کردن به ابن قولویه ، چون ابن قولویه به یک طریق درست از احمد بن محمد بن عیسی نقل کرده است در نتیجه این روایت را روایت احمد بن محمد بن عیسی دانسته اند و جایگزین کردن ، این تفکر حالا ثمراتی دارد در رجال ، حالا نمیخواهم وارد ثمراتش بشم ، وبا بسیاری از مفروضاتی که در ذهنیت های بسیاری از علمای ما هست آن ها را تخریب میکند این حررفی که من میخواهم بزنم ،خیلی از چیزها را به هم میزند ، نمیخواهم وارد این بحث تفصیل سند بشم که خیلی تعیین کننده است در بحثهای رجالی و حدیثی ، علی ایّ تقدیر خلاصه عرض من این است که این روایت ظاهراً مثلاً از همان کافی و مشابه کافی اینها گرفته شده است و مشکل هست که ما به این روایت اعتماد کنیم ، خوب این یک روایت .

روایت دیگری که اینجا هست ، روایتی است که در فقیه جلد 3 صفحه 464 واقع شده است ، آن آدرس جامع الاحادیث هم بدهم ، جلد 26 صفحه 84 حدیث 38434 باب یازده از ابواب المتعه حدیث 11، این روایت دیگه ای که میخواهم بخوانم جامع الاحادیث جلد 26 صفحه 93 حدیث 38463 هست ، روایتش هم این است : **روی موسی بن بکر عن زراره قال سمعت ابا جعفر یقول عدّة المتعه** ، یک روایت طولانی است ، یعنی یک فقراتی را دارد ، تا میرسد به اینجا که **ولا میراث بینهما فی المتعه اذا مات واحدٌ منهما فی ذلک الاجل** ، مثل روایتهای لامیراث بینهمای دیگه ای هست که ما عرض کردیم که قدر مسلمش این است که صلاحیّت این را دارد که مراد این هست که ذاتاً میراث ندارد ، اما با اشتراط میتواند میراث ثابت بشود ، این روایت در فقیه وارد شده در کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی هم وارد شده است ، یعنی کتاب حسین بن سعید که به اسم نوادر احمد بن محمد بن عیسی مشهور شده است ،من این را یک مقاله ای نوشتم چاپ شده است که این کتاب در واقع قطعاتی از کتابها ی حسین بن سعید است که البته بعضیهاش به صورت مسند در کتاب وارد شده و بعضی از قطعاتش به صورت مرسل ، یعنی مرسل که نه ، یعنی مقطوع ، یعنی قسمتهایی از سندش را حذف کرده ، این روایت ، روایتی است که مسند در کتاب حسین بن سعید است ، عن نضرعن موسی بن بکرعن زراره عن ابی جعفر علیه السلام ، که خوب همه سند ثقات هستند ، موسی بن بکر فقط یک بحثی دارد ، آقای خویی به یک عبارتی تمسک میکنند در توثیقش ، آن حالا مناقشه دارد نمیخواهم وارد بحثش بشم ، عمده در مورد موسی بن بکر این است که صفوان اینها از آن روایت زیاد دارند ولو بعضی ها گفتند واقفی است موسی بن بکر ، اگر هم واقفی باشد امثال صفوان و اینها قبل از وقف ازاو نقل کردن،این طبقه مثل نضر بن سوید و امثال اینها ، اینها کسانی هستند که قبل از وقف اخذ کردن ، این اشاره کردم بهش که این اوایل وقف ، که صفوان و اینها برای آن اوایل وقف هستند ،فاصله بین شیعه و امامیه انقدر سنگین بوده که نمیامدن از امثال موسی بن بکر ، اگر واقفی بودنش ثابت بشود ،نقل کرده باشند ، اگر به هر حال واقفی هم باشد ، نقل بزرگان امامیه مثل نضر بن سوید مربوط به قبل از وقف بوده است ، خوب یکی در نوادر احمد بن محمد نقل شده است ، یکی در کتاب فقیه نقل شده است ، کتاب فقیه با روی موسی بن بکر آغاز شده ، مشکل این است که طریق شیخ صدوق ، به موسی بن بکر در مشیخه ذکر نشده است (این اوایل وقف که میخواهم بگم یعنی مرادم این است ، بعد از وفات امام رضا علیه السلام آن حدّت و شدّتی که بین امامیه و واقفیه بوده است کاسته میشود ، قطعاً بعد از زمان امام رضا علیه السلام امامیه از واقفیه روایت میکردند ،عرض کردم کلینی یکسری از مشایخش قطعاً واقفی هستند حمید بن زیاد، ابو غالب زراری از یک عده مشایخ ذکر کرده است ، تصریح هم میکند که اینها واقفی هستند ألّا أنّه کان ثقاتٍ فی الروایه، ابی عبدالله بن ثابت و حمید بن زیاد یکی دیگر را تصریح میکند که (هستش کسانی که اوایل وقف هستن ، طبقه آنها مشخص است ) این موسی بن بکر هم البته واقفی بودنش خیلی مسلم نیست ، میخواهم بگم برفرضی که موسی بن بکر واقفی باشد( واقفی بودن به این معنا ، حالا یک نکته ای را بگم ، موسی بن بکر به نظرم فقط در اصحاب الکاظم رجال شیخ به عنوان واقفی معرفی شده است ، این اصحاب الکاظم رجال شیخ در آن جا یک عدّه افراد به عنوان واقفی معرفی شدن ، مشکل این است که بسیاری از این افراد منبع واقفی بودنش منحصر به آنجاست ، وبعضی هاشون هم در جاههای دیگه توثیق شد ن و اصلاً هیچ اشاره ای به وقفشون هم نشده است ، این چه شکلی است که حاج آقا هم اشاره فرمودند ، حاج آقا اشاره میفرمودند که اینها ظاهراً کسانی بودند که در ابتدای وقف ، واقفه شدند ولی بعداً باز گشتند ، چون آغاز وقف که رخ میدهد بسیاری از امامیه واقفی میشوند ، بزنطی خودش اوایل واقفه میشود، ولی بعداً هم دیدن معجزاتی از امام رضا و تلاشهایی که علمای امامیه میکنند باعث میشود اکثر واقفه برگردند ، احتمال زیاد شیخ طوسی که کتابی که در اختیار داشته که لیست واقفه را در آن ذکر کرده بوده است ، و شیخ طوسی چون نمیدانسته که اینها از وقف بر نگشتند ، آنهایی که میدانسته که از وقف بر نگشتن خوب ذکر نکرده واقفه بودنش را ، اینها را متوجه نبوده که از وقف برگشتند آن عنوان واقفی بودن را که در آن کتاب ذکر شده بوده است در مورد اینها آورده است ، اینها مراد از وقفشان خیلیهاشان وقف بدوی است ، این آغاز وقف واقفی شدند بعد هم برگشتند ، این است که موسی بن بکر راعرض میکنم خیلی واقفی بودنش یا لااقل باقی ماندن بر وقفش روشن نیست ، ولی علی ایّ تقدیر امثال موسی بن بکر که جزء قدمای آن دوره هستد ، اگر امامیه از آنها نقل میکردند یا قبل از وقف بوده است ، یا اینها رجوع میکردند بعد از وقف از اینها اخذ حدیث شده است ، چون با توجه به نقار شدیدی که بین امامیه و واقفه بوده و ممطوره آنها را خطاب میکردند ، برخوردهای جدی که بین اینها و امام رضا بوده و هم امام رضا شدیداً از همنشینی لاتجالسواهم ، لاتواکلوا هم ، هم غذا نشید وامثال اینها به اصطلاح خیلی خیلی مستبعد هست که امامیه از اینها اخذ حدیث کرده باشند در زمان وقف ، برای همین اینها را ما اگر در برنامه های درایة النور دیده باشید نوشتیم که ، روایت ها را صحیحه تلقی کردیم وگقتیم اگر وقفی هم داشته بودند در زمان وقف از اینها اخذ نشده است ، خوب ولی مشکل همین است که طریق ندارد ، طریق شیخ صدوق به موسی بن بکر این طریق نیست ، حالا این شبیه مرسلات صدوق میشود ، اگر مرسلات صدوق را کسی قبول بکند ، مثل شهادت صدوق به اینکه قال الصادق را قبول کرد ، این هم روی موسی بن بکر هست دیگه ، دارد شهادت میدهد که موسی بن بکر این روایت را نقل کرده است ، اگر کسی مرسلات صدوق را بپذیرد اینهم باید بپذیرد ، اگر که نپذیرد که ما نمیپذیریم، طریق صدوق مشکل هست تصحیح کردنش ، خوب بحثهای این طایفه تمام ،بحث بعدی طایفه آن چیزهایی که از آن اشتراط در آن وجود دارد.یک روایت دیگه ای هست در حسین بن همدان خصیبی در کتاب هدایه ، این خیلی ضعیف است ، سندش هم پر سندهای مجاهیل و امثال اینها هست ،آن را دیگه حالا نمیخوانیم ،آن را حاج آقا آوردن در جامع الاحادیث هم هست ، ولی آن هم به دلیل ضعف مولف و هم به دلیل اسناد دیگه ، نکته ای هم ندارد مضمونش هم مضمون تازه ای نیست آن دیگه میریم روی روایت هایی که اشتراط ذکر کرده است .